

دنیای زجر آور کودکان در افغانستان

انسان برای زندگی اجتماعی خویش، نیازمند امنیت جسمی، روحی، اقتصادی و ... است. کودکان نیز که پایه و اساس رشد جسمی، عقلی و اجتماعی آنان، از همان سالهای نخست زندگی، آغاز می‌شود، باتوجه به وضعیت خاص آنان به لحاظ جسمی و روحی، نیاز به حمایتها و مراقبتهای ویژه‌ای دارند. این اقدامات باید مفهوم و قالب متناسبی یافته و با توجه به ناتوانی کودکان برای استیفای مستقیم حقوق خویش، جنبه‌های حمایتی وسیعی یابد؛ به گونه‌ای که بزرگسالان، الزام ناشی از حمایت آنان را کاملاً احساس کنند. توجه به حقوق کودک، فقط بحث جوامع امروزی نیست، بلکه در دین مبین اسلام هم نسبت به حقوق کودک توجه شده است (احترام و تکریم کودک، پرهیز از خشونت و بدرفتاری با کودکان، رعایت عدالت و پرهیز از تبعیض و ...).

اطفال و کودکان از آن جهت که انسان است، از حقوق مساوی فردی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی با بزرگسالان برخوردارند، اما از آنجایی که در دوران پراهمیت کودکی و نهایت آسیب‌پذیری قرار دارد، از حقوق بیشتری نسبت به بزرگسالان برخوردارند. از نظر حقوق بشری، والدین و دیگر افراد جامعه در قبال بقا، رشد، تربیت و مشارکت کودک، مسؤول و مکلف شناخته شده است. چرا حقوق اطفال در طول چند سال گذشته با وجود همه کمک‌ها و تعهدات کلان برآورده نشده است، بر آورده نشدن حقوق اطفال دارای چه پیامدها و تبعاتی است؟ امسال روز جهانی کودک در حالی از سوی مقامات دولتی و غیر دولتی افغانستان تجلیل شد که هم اکنون تعداد زیادی از کودکان در خیابان‌ها و روی جاده‌های شهر و بخصوص شهر کابل دنبال بدست آوردن لقمه‌ای نان برای فامیل شان هستند.

حضور پررنگ کودکان گدا در کوچه و بازار، کارکردن تعداد زیادی از کودکان در مکان‌های مختلف از کلینری موتر گرفته تا پلاستیک فروشی، کفاشی، دست فروشی، همه و همه از دنیای بسیار سخت و توان فرسای کودکان افغانستان خبر می‌دهد. شاید بعید باشد که چهره‌ی التماس گر کودکانی که کفش رنگ می‌کنند و در کنارشان کتاب‌های مکتب (مدرسه) شان قرار دارند به چشم شما نیامده باشد و در پهنای صورت این کودکان و در چشمان شان حس سنگینی دنیای شان را ندیده باشید. ممکن نیست که در شهر زیسته باشید و با کودکان پلاستیک فروش و تخم مرغ فروش برنخورده باشید که با هزار التماس از شما استعفا می‌کنند که یک پلاستیک یا یک تخم‌مرغ از او بخرید. صدایی: «**خیر است کاکا جان، خاله جان، خوار جان فقط یک تا بخر، پول نان ندارم، مادرم مریضی دارم و...**» شاید روزها در عمق وجودتان پیچیده باشد و چشم شما به صورتهای خاک‌آلود و وضعیت گرفته‌ی کودکان کارگر افتاده باشند. شاید رویدادها و روایت‌های بدتر از این‌ها را در زندگی کودکان شاهد بوده‌اید و یا باشید. با توجه به واقعیت و وضعیت موجود کودکان در افغانستان، می‌توان گفت که کودکان افغانستان با سخت‌ترین، بدترین و ناگوارترین شرایط زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند. بخشی اعظم این کودکان در همین سن کودکی رسالت نان‌آوری را به دوش دارند و از بام تا شام برای پیدا کردن نان جان می‌کنند. این دسته از کودکان پیش از بزرگ شدن و به بلوغ رسیدن، بار بزرگ و سنگین مسئولیت زندگی خانواده به دوش شان گذاشته شده‌اند. این کودکان نان‌آور با سخت‌ترین فشار و بدترین وضعیت در مکان‌های کار روبرو است. این کودکان در همه کارها حضور دارند و بالاتر از توان و ظرفیت شان زحمت می‌کشند. به‌کارگیری کودکان در کارهای شاقه و سخت، بزرگ‌ترین

آسیب جسمی و روانی به آنان وارد می‌کند. این فشارها چنان شدید است که در برخی کودکان به معیوب شدن و آسیب‌های شدیدی عضوی منجر می‌گردد. در برخی دیگر باعث سرخوردگی و خستگی روحی و روانی می‌شود. برخی اعظم از این کودکان چنان از زندگی‌شان به ستوه می‌آیند که آرزوی مردن می‌کنند. شوربختانه باید گفت که برخی از کارفرمایان هیچ ملاحظه‌ای در قسمت به‌کارگیری کودکان در کارهای شاقه ندارند، برای آنان این مسئله مهم است که بتوانند نیروی کار ارزان استخدام کنند تا اینکه درآمد و سود زیاد داشته باشند، به اساس همین نگاه تجارتمندی است که کودکان بیشتر قربانی می‌شوند و بر آنان سخت‌ترین فشارهای کاری وارد می‌گردد؛ آن‌هم از طرف بزرگان.

دومین مسئله‌ی بسیار مهم و قابل‌توجه در اجتماع ما، خشونت بیش‌ازحد و روزافزون علیه کودکان است. این خشونت چنان وسیع و گسترده است که از نهاد خانواده‌ها گرفته تا مکتب، مکان کار و محیط‌های اجتماعی را در بر می‌گیرد. برخورد سخت و خشونت‌آمیز در بسیار از خانواده‌ها در قبال کودکان وجود دارد. پدران و مادران بدون اینکه متوجه پیامد و تأثیر این نوع برخوردها باشند، همیشه با جبر و زور با کودکان شان برخورد می‌کنند. این برخوردهای خشونت‌بار چنان تأثیری عمیق و ناگواری در ذهن و ضمیر کودکان برجا می‌گذارند که حتی تا دوران پیری و مرگ رهای شان نمی‌کنند. تحقیر کودکان و نادیده گرفتن شخصیت شان، زخمی در درون و روان شان ایجاد می‌کنند که هرگز در زندگی التیام پیدا نمی‌کنند. بدبختانه این نوع برخورد تحقیرآمیز با کودکان تقریباً در اکثر خانواده‌ها وجود دارد. این اولین آسیبی است که از طرف خانواده‌ها به کودکان وارد می‌گردد. پس از نهاد خانواده، محیط مکتب است که متأسفانه وضعیت بدتر از خانه و خانواده دارد. محیط مکتب چنان فشار سخت و سنگین بالای کودکان وارد می‌کند که کودکان مکتب را به عنوان یک بار سنگین بر دوش شان احساس می‌نمایند. بار سنگینی که از دست آن هیچ جا فرار نمی‌توانند و سخت‌اذیت شان می‌کنند. نه از دوش شان دور انداخته می‌توانند و نه تحمل‌پذیر است. از یک طرف خانواده فشار می‌آورد و از طرف دیگر مکتب و محیط ناسالم مکتب. برخورد و تعامل معلم با کودکان بیشتر جبارانه و دیکتاتورانه است. ایجاد ترس و هراس در ذهن و ضمیر کودک بوسیله‌ی معلم اولین عنصر است که با پا گذاشتن کودک در محیط مکتب، اتفاق می‌افتد. در چنین وضعیتی مکتب نه تنها محیط مهر و کانون محبت نیست که هیچ، بلکه محیط شقاوت و مکان زندان گونه‌ی است که کودک خودش را در آن زندانی حس می‌کند. در این دو نهاد بسیار مهم است که سخت‌ترین آسیب‌ها را کودک می‌بیند. این دو نهاد، محیط تربیتی کودک است که شخصیت کودک در این دو نهاد شکل می‌گیرد. افسوس مندانه باید گفت که با برخورد شقاوت‌بار که در این دو نهاد با کودکان وجود دارد، کودکان از حق تربیت سالم بهره‌مند نیستند. در مقدمه‌ی کنوانسیون حقوق کودک آمده است که: «کودک باید در فضایی سرشار از خوشبختی، محبت و تفاهم بزرگ شود». اما این چنین فضا در کشور ما برای کودکان دست‌نیافتنی و آرزوی بیش نیست. بهره‌کشی جنسی، تجاوز جنسی، خشونت جنسی و فشار جنسی بر کودکان نیز یکی از مسایل حاد امروز جامعه‌ی ما است. به اساس اطلاعات موجود که از مکان‌ها و نهادهای مختلف در دست است، کودکان با خشونت‌های جنسی بسیار زیادی روبرو است. این خشونت‌های جنسی از محیط مکتب گرفته تا محیط اجتماعی و محیط کار را شامل می‌شود. شکل بسیار فجیع و درعین حال گسترده‌ی آن را ما در رسم بسیار شرم‌آور «بچه‌بازی» شاهد بودیم و شاهد هستیم. همین حالا هم این مسئله بسیار زیاد رواج دارد. حتی

برخی از کودکان به عنوان بازیچه‌ی جنسی خان، قومندان، رییس قبیله، ملای مسجد و دیگر افراد قرار می‌گیرند. کودکان که با این سرنوشت ناگوار روبرو است، همراه با حس حقارت و شرم بزرگ می‌شوند و آینده‌ی شان بسیار خطرناک است. حق تحصیل نیز موضوعی است که نیمی از کودکان افغانستان از آن محروم‌اند. به اساس گزارش که چندی پیش نشر شد، نیمی از کودکان افغانستان، به آموزش دسترسی ندارند و از مکتب رفتن و درس خواندن محروم‌اند. درحالی‌که آموزش و تحصیل اولین و مهم‌ترین مسئله‌ی زندگی یک کودک است. جنگ‌های مداوم و گسترده در بسا نقاط افغانستان، انتحار و انفجار و کشتارهای دسته‌جمعی، روزبه روز باعث افزایش کودکان یتیم، معیوب و بی‌سرپرست می‌شوند. از طرف دیگر امکانات موردنیاز معیشتی برای این کودکان یتیم و بی‌سرپرست وجود ندارد، بنابراین بخشی از اعظم از کودکان یتیم و بی‌سرپرست، بی‌سرنوشت، خانه‌به‌دوش و سرگردان‌اند و در جاهای مختلف مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند. در فرجام باید گفت که چالش‌های فرار راه کودکان افغانستان بسیار زیاد است. یکی از عوامل که باعث افزایش بدبختی کودکان شده است، نبود قانون کارا و جدی حمایت از کودکان است. درست است که قانون حمایت از کودک وجود دارد، اما این قانون نه کارا است، نه پیگیری می‌شود و نه نهاد تطبیق‌کننده آن را تطبیق می‌کند. به همین دلیل هرکس هر طور دلش خواست با کودکان برخورد می‌نماید. نه، جزا و مجازاتی وجود دارد و نه محکمه و قضا و مجرمی. اگر قانون حمایت از کودکان با قاطعیت تطبیق شود، بدون شک وضع و حال کودکان افغانستان بهتر می‌شود. درنهایت یک توقع از همه‌ی ما می‌رود و آن اینکه اگر دستی کودکی را نمی‌گیریم و دردش را مرهم نمی‌گذاریم، روی زخم‌هایش نمک نیندازیم و در تیره‌تر کردن شرایط زندگی کودکان سهم نگیریم.

حسین‌علی رحیمی

دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته روابط بین‌الملل

خزان ۱۳۹۷/۷/۱۷ - تهران